

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)

سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۳، پیاپی ۸۰، پاییز ۱۳۸۸

مؤلفه‌ها و عناصر بیدارگر شعر بهار در مقابله با سیطره‌ی استبداد

محمد رضا علم^۱

میشم صاحب^۲

تاریخ دریافت: ۸۹/۲/۲

تاریخ تصویب: ۸۹/۱۱/۲

چکیده

ادبیات مشروطه بخشی از ادبیات غنی و پر بار ایران است که در دوره‌ای شکل گرفت که اوضاع سیاسی اجتماعی، ساخت طبقاتی و بافت سنتی جامعه در حال تغییر بود. آنچه موجب تسریع این تحول در سطح کشور می‌شد، شعرها و اعمال مشروطه‌خواهان و روشنفکرانی بود که به صورت نظری و عملی در حوادث نقش مهمی داشتند و شعرهایشان که به زبان بسیار ساده و عامه‌پسند سروده می‌شد، زبانزد مردم کوچه و بازار بود. در میان این مشروطه‌خواهان و نواندیشان، ملک‌الشعراى بهار جایگاه ویژه‌ای داشت و شعرهایش بازتاب‌دهنده‌ی تحول زمان و نبوغ و آگاهی فراوان وی در باره‌ی شعر فارسی بود. نبوغی که عناصر بیدارگرانه‌ای همچون وطن، استبدادستیزی، آزادی‌خواهی، حکومت قانون، استعمارستیزی، و حتی

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز. mralam36@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ.

اسلام را به قالب‌های شعری کهن درآورد و موجب بیداری و روشنفکری جامعه‌ی زمان خود می‌شد.

در این مقاله تلاش می‌شود عناصر بیدارگر و هویت‌ساز شعر ملک‌الشعرای بهار، و انگیزه‌ی او از سرودن این شعرها، و نیز تأثیر آن‌ها بر جامعه تبیین شود.

واژه های کلیدی: بهار (ملک‌الشعرا). ادبیات سیاسی، وطن، امشروطه، استبداد.

مقدمه

ادبیات ایران میراثی بسیار غنی از شاعران گذشته دارد که هنوز از دیدگاه انحطاط تاریخی ایران‌زمین درباره‌ی آن پژوهش جدی نشده است. این میراث غنی، خصوصاً ادبیات معاصر انعکاس دهنده‌ی آرمان‌ها، آرزوها، دغدغه‌ها و اندیشه‌ی مردم زمان خود است. این ادبیات در بطن تحول‌های تاریخی، شامل حرکت‌ها، نهضت‌ها، انقلاب‌ها و قیام‌های متعدد شکل گرفت. یکی از راه‌های شناخت این تحول‌ها بررسی ادبیات این دوره است که شناخت ما را بسیار دقیق‌تر می‌کند. از شاعرانی که اشعارش نقشی بسیار مهم در شورانگیزی و تحرک اجتماعی در عصر مشروطه و سال‌های بعد از آن داشت، ملک‌الشعراى بهار بود. او از شاعرانی بود که با آنکه به ادبیات کلاسیک تعلق خاطر داشت، هیچ‌گاه معنا را فدای لفظ نکرد و روح زمان در اشعارش مبین اندیشه و جهان‌بینی روشنفکرانه‌ی او، از یکی دو سال قبل از مشروطه تا نیمه‌ی دهه‌ی ۳۰ است.

پرسش اصلی این مقاله این است که روش، شیوه و تدبیر بهار در تهییج مردم برای مقابله با خمود فکری و سیطره‌ی استبداد و استعمار چه بود و با استفاده از کدام مؤلفه‌ها حرکت خود را آغاز کرد. به نظر می‌رسد اگر تکیه‌گاه‌های شعری بهار شناخته شود، می‌توان به بسیاری از انگیزه‌های این سرایش‌ها پی برد.

میرزا محمد تقی (ملک الشعرا) بهار در تاریخ ۱۳ ربيع الاول سال ۱۳۰۴ ق در شهر مشهد به دنیا آمد. پدرش حاج میرزا محمد کاظم متخلص به «صبوری»، ملک الشعرا آستان قدس رضوی بود. بهار از همان ابتدای نوجوانی در خانواده با اولین ترجمه‌های کتب خارجی که پیش از انقلاب مشروطه منتشر می‌شد، آشنا شد: «از روزی که ترجمه‌ی نوشته‌های ادیب معروف فرانسوی، الکساندر دوما، در ایران منتشر شد، پدرم آن‌ها را به دست آورده و شب‌ها شروع می‌کرد به بلندخواندن. وقتی که خسته می‌شد، به مادرم می‌داد. او هم قدری می‌خواند» (بهار، ۱۳۸۰: ۲۲).

اولین سال‌های آموزش بهار در مکتب‌خانه‌ها گذشت با نبوغ ذاتی و استعداد فراوانی که داشت از هفت سالگی به شعرگفتن مشغول شد و «یکی خواندن شاهنامه، دیگر، کتاب صد کلمه از آثار نظمی رشیدالدین وطواط، در مکتب، تحریک قریحه‌ی شعری مرا باعث آمد» (بهار، ۱۳۸۰: ۲۴). بعدها اصول ادبیات را نزد پدر آموخت و تحصیلات خود را نزد ادیب نیشابوری و سایر ادبا و شعرای مشهد دنبال کرد و مقدمات عربی و اصول کامل ادبیات فارسی را در مدرسه‌ی نواب در خدمت استادان آن فن تکمیل کرد (نصرتی، ۱۳۷۹: ۲۳۴). در سن ۱۸ سالگی - بعد از مرگ پدر - تصمیم داشت به تهران برود و به کمک بزرگان دولت برای فراگرفتن علوم جدید به خارج سفر کند، اما به دو دلیل از این تصمیم صرف‌نظر کرد؛ یکی سرپرست خانواده‌بودن و دیگر انقلاب ایران بود که در سال ۱۳۲۴ ق، دو سال پیش از مرگ پدرش، اتفاق افتاد و در اوضاع اجتماعی ایران تأثیرهای شگرفی به جا گذاشت (بهار، ۱۳۸۰: ۲۷). او در سال ۱۳۲۴ ق به سن ۲۰ سالگی، در شمار مشروطه‌طلبان خراسان قرار گرفت و به تدریج، با انتشار روزنامه‌های متعددی همچون خراسان، نوبهار، تازه‌بهار، زبان آزاد و غیره، تا نیمه‌های دهه‌ی ۳۰، در مقام یک روزنامه‌نگار حرفه‌ای برای اشاعه‌ی اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی غالب عصر مشروطه، همچون وطن، آزادی، حکومت قانون، مبارزه با استبداد و استعمار سعی فراوان کرد. او بارها به دلیل انتشار اشعار سیاسی، اجتماعی خود در روزنامه‌هایش تبعید، زندانی و حتی تا نزدیکی مرگ پیش رفت، اما هیچ‌گاه دست از انتشار اندیشه‌های خود خصوصاً از طریق اشاعه‌ی شعرهایش برنداشت.

روش پژوهشی به‌کاررفته در این مقاله تحلیل محتوا و به عبارتی دیگر اسنادی است. آنچه ضرورت استفاده از این روش را ایجاب می‌کند، ماهیت متغیر و متحول انسان است که متأثر از

فرهنگی است که در آن زندگی می‌کند. جدای از فرهنگ و محیطی که آدمی در آن زندگی می‌کند، رفتارش غایت‌هایی دارد که خود را در انگیزه‌ها، مقاصد، آرمان‌ها و آمالی متجلی می‌سازد که می‌کوشد در آینده به آن دست یابد. در نتیجه، اگر بخواهیم رفتار انسان را به گونه‌ای رضایت‌بخش تبیین کنیم، باید قبل از هر چیز آن رفتار، انگیزه‌ها و مقاصد را بشناسیم. این تبیین از راه تفهیم به دست می‌آید. به طور کلی روش‌ها در علوم اجتماعی بیشتر مبتنی بر مصاحبه، پرسش‌نامه و بررسی میدانی است، اما روش این پژوهش به دلیل گذشت زمان و مفید نبودن این روش‌ها، مبتنی بر استناد به آثار و فعالیت‌های بهار و بررسی تاریخی جامعه‌ای است که او فعالیت خود را در آن شروع کرد، ادامه داد و به پایان رساند.

دلیل این امر آن است که هر انقلابی در پی آن است که ادبیات خاص خود را بیافریند و محقق می‌تواند با بررسی چارچوب شعر و ادب مشروطه عملکرد و تلاش شاعران نسل‌های گذشته را به نسل جدید بشناساند و یادآور شود که حتی شاعران معاصر با دریافتی نو از شعر و ادب، به این نتیجه رسیدند که ادبیات می‌تواند نقش شورانگیزی را با شعور همراه کند و باعث تحول در سطوح مادی و معنوی جامعه شود.

در این مقاله برای نمونه آن‌گاه که بهار می‌گوید: «از آغاز مشروطیت به سبب انس و آشنایی که پدرم با فکرهای تازه پیدا کرده بود، به مشروطه دلبستگی پیدا کردم. با وجود آنکه منصب و لقب پدرم را طبق فرمان مرحوم مظفرالدین‌شاه به من داده بودند و مستخدم دولت و آستانه، هر دو بودم و امرار معاش من و خانواده‌ام از ممر مستمری دولتی می‌گذشت، معذک در ۱۳۲۴ قمری هجری به سن ۲۰ سالگی، در شمار مشروطه‌طلبان خراسان جای گزیدم» (بهار، ۱۳۷۱: دیباچه). او در جای دیگر درباره‌ی شادی‌ها و جشن‌های پس از فتح تهران می‌نویسد: «اشعار و سرودهایی که... در جشن‌های ایام بعد سروده آمد، از من بود و اداره‌ی جشن‌ها و گرمی بازار شادکامی ملی از شعر و خطابه به وسیله‌ی من و رفقای انجمنی ما فراهم آمد» (بهار، ۱۳۷۱: دیباچه). همه‌ی این‌ها حاکی از علاقه‌ی بهار به تحول‌های جدید با وجود وابستگی مالی به دولت بود.

بهار بعدها هم فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی‌اش را ادامه داد و مرتب روزنامه منتشر می‌کرد، اما به جهت تمایلات ملی و ضد استبدادی روزنامه‌هایش توقیف می‌شدند و خودش تبعید می‌شد

(بهار، ۱۳۷۱: دیباچه). هنگامی که به تهران آمد، نوبهار را در تهران دایر کرد و «بازارش رونق گرفت و در هیجان‌های ملی مؤثر افتاد، ولی به سبب پیش آمد مهاجرت، بار دیگر توقیف شد و خود من هم از برابر نهیب جنبش سپاهیان ژنرال باراتوف، سردار روسی، ناچار به قم افتادم و در واقعه‌ای دستم خرد شد و مرا به مرکز آوردند» (بهار، ۱۳۸۰: ۳۰).

از اشعار بهار می‌توان پی برد که انگیزه‌ی او برای مهاجرت به قم، در هنگامی که احتمال تصرف پایتخت به دست روس‌ها در جنگ جهانی اول می‌رفت، چه بود. او در این زمینه می‌گوید: «فعل در راستی گواهم بس / راست گفتم همین گناهم بس / گفتم از راستی بزرگ شوم / در جهان این یک اشتباهم بس / ترک سر کرده‌ام برای وطن / دست در آستین گواهم بس» (بهار، ۱۳۸۰: ۳۰).

در روش‌شناسی مبتنی بر تحلیل محتوا دقیقاً می‌توان با استناد به اشعار فوق چنین برداشت کرد که بهار در جهت اعتلا و ترقی وطن فعالیت سیاسی می‌کرده و هدفش از مهاجرت به قم در همین جهت بوده است. در جای جای اشعار بهار می‌توان تلاش او برای رسیدن خودآگاهی تاریخی، ملی و حفظ مصالح آن را استنباط کرد. او چنین می‌سراید: «ظلمی که انگلیس درین خاک و آب کرد / نه بیوراسب کرد و نه افراسیاب کرد / از جور و ظلم تازی و تاتار درگذشت / ظلمی که انگلیس درین خاک و آب کرد» (بهار، ۱۳۸۰: ۶۴۲).

در برخورد با اشعار، مقاله‌ها، کارها و اقدام‌های علمی - سیاسی بهار می‌توان چنین نتیجه گرفت که بهار حتی در اشعاری که برای نوجوانان می‌سرود، مایه‌های هویت ملی جلوه‌ای بارز دارد، گو اینکه می‌خواست نوجوانان را از سنین پایین به هویت ملی‌شان حساس و آگاه کند. او در یکی از سروده‌ها یش به سال ۱۳۱۰ ه. ش، چنین می‌گوید: «ما همه کودکان ایرانیم مادر خویش را نگهبانیم / همه از پشت کیقباد و جمیم همه از نسل پور دستانیم / زاده کوروش و هخامنشیم بچه قارن و نریمانیم... / همه در فکر ملت و وطنیم همه دربند دین و ایمانیم / پارسی زاده‌ایم و پاک‌سرشت کز نژاد قدیم آریانیم» (بهار، ۱۳۸۰: ۵۱۴ و ۵۱۵). با استفاده از شعر فوق و تحلیل واژه‌های اسطوره‌ای و تاریخی آن به این نتیجه می‌رسیم که دغدغه‌ی بهار هویت ملی و تاریخی ایران بود که در جهت آن تلاش علمی و عملی بسیاری انجام داد.

یافته‌های تحقیق

شعر و شاعری در ایران دوره‌ی اسلامی با دربار پیوند داشته است، زیرا پس از تشکیل حکومت‌های نیمه‌مستقل (استیلایی و استکفایی)، احیای زبان و ادبیات فارسی به تشویق امرا و سلاطین صورت می‌گرفت و زندگی شعرا در دربارهای سلاطین یا امرای آن‌ها می‌گذشت. این تحول‌ها که همزمان با قرن سوم و چهارم بود، باعث گسترش زبان و ادبیاتی ساده و روان شد که خردگرایی و تأکید بر مصالح ملی از ویژگی‌های بارز آن بود. با شروع تسلط ترکان بر ایران‌زمین و پایان عصر زرین فرهنگ ایران، تنها فردوسی بود که با سرودن شاهنامه که نوعی اندیشه‌ی خردگرای ایرانی‌شهری بود، مفهوم وطن و هویت ملی را بیش از پیش احیا کرد (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۳۶۱) اما با استحکام سلسله‌های ترک‌نژاد که به لحاظ دینی قشری‌گرا و به مصالح ملی بی‌اعتنا بودند، شعر، چه از جنبه‌ی درون‌مایه و چه از نظر زبان، به چارچوب عرفان و تصوف پناه برد، در لفافه‌ی صنایع شعری پیچیده و پوشیده شد. همزمان با این تحول‌ها و مهاجرت قبایل ترک و مغول که تا چند سده ادامه یافت و آن‌ها در ایران سکنی گزیدند، مفاهیم ایران و هویت ایرانی دیگر محلی از اعراب نداشت و بیشتر شاعران بر مبنای اندیشه‌ی عرفانی شعر می‌سرودند و معتقد بودند «این وطن مصر و عراق و شام نیست / این وطن شهری است کو را نام نیست» (آدمیت، ۱۳۶۳: ۹۱).

پس در سرزمینی که سلطنت مطلقه (استبداد) اندیشه‌ی سیاسی غالب بود و در هنگامه‌ی باد بی‌نیازی خداوند سامان سخن گفتن نبود، شعر هر چه بیشتر از گزارش واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی دور شد - کسی مثل حافظ که وجدان نگون‌بخت ایرانی بود، استثنا بود - این وضعیت با اندک تغییری در دوره‌ی صفویه که گرایش به شعر مذهبی بود، ادامه پیدا کرد و تا نیمه‌ی اول پادشاهی ناصرالدین شاه ادامه یافت. ترکیب‌های شعری غالب در این دوران طولانی ترکیب‌هایی، همچون نرگس چشم، چشم خراب، کنج عزلت، طایر اقبال، لب شکرین، دیر مغان، پیر مغان، خرابات مغان بود (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۹۳). ملک الشعرا بهار درباره‌ی هزاره‌ای که پس از عصر زرین، و با تسلط عناصر ترک، مغول و ترکمان بر کشور شروع شده است و باعث انحطاط در تمامی شؤون تمدن از جمله ادبیات شده است، چنین می‌سراید: «پادشها قصه‌ی پاکان شنو / شمّه‌ای از حال نیاکان شنو / جمله نیاکان تو ایرانی‌اند / جز پسر بهمن و دارانی‌اند / از عقب دولت سامانیان، آن شرف

گوهر ساسانیان / سال هزار است کز ایران زمین / پادشهی بر ننشسته به زین / جز ملک زَند که خون
کیان / بود به شریان و عروقش روان... / رفته بُد از بین کلام دری / گر نگشودند در شاعری /
پادشاهی به خراسان بُدند / کز گهر فرخ ساسان بدند / اهل سخن را صلہ پرداختند / دفتر از اشعار
دری ساختند... / یافت ز فردوسی شهنامه گوی / شاعری و شعر و زبان آبروی / شهرت آن پادشهان
از زمین / رفت از این کار به چرخ برین / نام نکوشان به جهان دیرزیست / خوب تر از نام نکو هیچ
نیست... / از پس آن دوره به ترکان رسید / نوبت این گله به گرگان رسید / ترکی شد رسم به عهد
تتر / عصر ملوک صفوی زان بتر / پهلوی اندر همدان و جبال / آذری اندر قطعات شمال / رفت در
این دوره بکلی زیاد / نصف زبان پاک ز کار افتاد / عصر پسین نیز سخن مرده بود / کرم بلا بیخ
سخن خورده بود / شعر شده مایه رزق کسان / مدح و هجا کاسی مفلسان (بهار، ۱۳۸۰: ۱۷۵ -
۱۷۷)

تحولهایی که از نیمه‌ی دوم سلطنت ناصرالدین شاه منجر به انقلاب مشروطه شد، موجب
جهشی فکری و جنبش اجتماعی در عمق اندیشه و عملکرد سخنوران شد. رواج افکار
آزادی‌خواهی و عدالت‌جویی و برابری حقوق اجتماعی، در توده‌های مردم و خصوصاً شاعران
تأثیری عمیق گذاشت. افکاری که در اثر انقلاب مشروطه در ایران پدید آمد، ادیبانی نو و سبکی
تازه پدید آورد که هدف و آرمان آن با ادبیات پیش از مشروطه فرق کلی داشت. هدف اشعار
دوره‌ی مشروطه یا سبک مشروطه، بیداری مردم و برانگیختن احساسات ملی و میهنی، ترویج
آزادی‌های فردی و اجتماعی، طرد خرافات و اندیشه‌های سست و ناروا، پیکار با بیگانه و
بیگانه‌خواهی، انتقاد سخت از نابسامانی‌ها و آشنا کردن مردم به حدود و حقوق انسانی آن‌ها بود.

شعر مشروطه صمیمانه‌ترین پاسخ به ضرورت تاریخی بود و ویژگی مهم آن در قلمروی محتوا،
مبارزه‌ی ضد استبدادی و ضد استعماری با شیوه‌های خاص بود؛ چنانکه شاعران و متفکران این
دوره ناگزیر بودند در مبارزات ضد استعماری بیشتر بر ناسیونالیسم ایرانی تکیه کنند و در
مبارزه‌های ضد استبدادی خود بر دستاوردهای فرهنگی غرب، از قبیل پارلمانتاریزم، قانون‌خواهی،
دموکراسی و حق حاکمیت ملت متکی باشند. بنابراین سازگاری میان اندیشه و عمل شاعران و
ادیبان عصر مشروطه با توجه به واژگان ادبیات سیاسی حاکم بر تاریخ سیاسی معاصر، خصوصاً

مشروطه توجیه‌شدنی است. واژگانی مثل ناخدای استبداد، طعم آزادی، نخل وطن، خلعت مشروطه در شعر شاعران این عصر مشاهده‌پذیر است.

بر اساس آنچه ذکر شد، در شعر بهار ترکیب‌هایی از قبیل اختر سعد دموکراسی، طبل آزادی، مرگ آزادی، جویبار آزادی، شاخه‌ی آزادی، پشت استقلال، ابر استقلال، لیلای وطن، چراگاه وطن، خاکستر وطن، ریشه‌ی مشروطه، روح مشروطه، ماه مشروطه، لشکر ملت، کشتی ملت، دریای استبداد و چشم استبداد غلبه دارند که در مجموع ترکیبات کلیدی شعر بهار هستند (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۹۵ و ۱۹۶). درون‌مایه‌های اصلی شعر او عبارت‌اند از: داد و دهش، عدل و قانون، ملت، وطن، آزادی، مشروطه، استقلال، استبداد. برای مثال در یکی از اولین شعرهایی که به شکرانه‌ی صدور فرمان مشروطه از جانب مظفرالدین شاه در مشهد سروده است، چنین گفته است: «ملک، یکی خانه‌ایست بنیادش عدل، خانه نباید اگر نباشد بنیاد/ داد و دهش گر بنا نهند به کشور، به که حصاری کنند ز آهن و پولاد/ شکر خداوند را که داد و دهش را طرفه بنایی نهاد پادشاه راد/ پادشاه دادگر مظفرالدین شاه آنکه ز عدلش بنای ظلم برافتاد... ارجو کزین بنای فرخ قانون ملک بماند همیشه خرم و آباد» (ذاکر حسین، ۱۳۷۷: ۱۰۱ و ۱۰۲).

چنانکه در اشعار فوق ذکر شد، مُلک، عدل، داد و دهش و قانون از واژگانی است که هدف از آن‌ها بیان اندیشه‌ی سیاسی جدید است که مبنای جامعه را قراردادی اجتماعی می‌داند که با اراده‌ی آزاد انسان‌ها و بر مبنای قانونی که نمایندگان خود وضع کرده‌اند، اداره می‌شود. این اندیشه در بیت آخر که بهار مبنای پایداری مُلک را حکومت قانون می‌داند، آشکار است. او که در عصر مشروطه با تشکیل روزنامه و همکاری با شخصیت‌های شاخص مشروطه‌طلب - مانند حیدر عمو اوغلی - فعال بود، در دوره‌ی استبداد سیاسی رضاشاه بیشتر وقت خود را برای احیای فرهنگی ایران از طریق کار علمی و پژوهشی، تألیف و تصحیح متون ادبی و تاریخی سپری کرد. او حتی در آخرین دهه از عمر سیاسی - علمی خود معتقد بود که زبان فارسی یکی از عناصر رشد، تداوم و ماندگاری هویت ملی، و باعث تحکیم وحدت سرزمینی در دوران معاصر است.

هنگامی که فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به رهبری «پیشه‌وری» قصد داشت با جدا کردن آذربایجان وحدت ملی و زبان فارسی را در آن خطه به خطر بیندازد، بهار در مقاله‌ای این اقدام را

محکوم کرد. در کتاب گذشته چراغ راه آینده به نقل از روزنامه‌ای که بهار مقاله‌اش را در آن چاپ کرده بود، آمده است: «به کدام دلخوشی می توانیم راضی شویم که آقایان زبان تحمیلی فاتحان تاتار را بر زبان اجداد و نیاکان ما رجحان می نهند؟ حال آمدیم و گفتیم که زبان ترکی، لهجه‌ی محلی آذربایجان است. بسیار خوب! کسی حرفی ندارد این زبان مادری را کسی نمی خواهد از شما بگیرد، اما آیا فکر کرده‌اید که دامنه‌ی زبان وسیع دری با آن همه ادبیات عالمگیر و آن همه کتابهای مفید و آن همه مفاخر تاریخی که فعلاً نیز هموطنان شما در همه ایران به آن زبان تکلم می کنند و استعدادهای عجیب و غریب در خود آذربایجان از این زبان ادبی بروز کرده و می کند چه عیب دارد که باید در پی احیای زبانی برآیید که نه سابقه‌ی ادبیات جهانی دارد و نه بزرگانی در علم و ادب پرورده و نه امروز می پرورد؟ اگر شما را مخیر کنند که تنها در دنیا یک زبان را اختیار کنید آیا بهتر نیست که این یک زبان زبان فارسی باشد؟ زبانی که فرهنگ بزرگ جهانی دارد و کتب زیادی در آن تألیف شده و با دانستن آن می توانید در مملکتی وسیع با برادران ایرانی خود زندگی کرده و از جاه و ثروت آن کشور بهره مند شوید» (جامی، ۱۳۸۵: ۲۶۳ و ۲۶۴)

در اندیشه و عمل بهار زبان و ادبیات از عوامل اصلی هویت ملی و تاریخی و عامل تداوم فرهنگ و تمدن از نسلی به نسل دیگر است، شاید به همین دلیل است که فردوسی سراینده‌ی شاهنامه از نگاه او شخصی بی نظیر بود و به هر مناسبتی در ستایش او اشعاری می سرود. در یکی از این سرایش‌ها در سال ۱۳۲۴ به مناسبت نصب مجسمه‌ی فردوسی در میدان فردوسی در تهران چنین می سراید: «ای حکیم نامی ای فردوسی سحرآفرین ای به هر فن در سخن چون مرد یک فن اوستاد/ شور احیای وطن گر در دل پاکت نبود/ رفته بود از ترک و تازی هستی ایران به باد/ خلقی از نو زنده کردی ملکی از نو ساختی عالمی آباد کردی، خانه‌ات آباد باد» (بهار، ۱۳۸۰: ۶۶۶).

مؤلفه‌های هویت ملی در اشعار بهار

الف. وطن (ایران): از مفاهیم بنیادی اندیشه‌ی سیاسی جدید است که به وفور در شعر بهار یافت می شود. آنچه موجب القای این کلمه در اشعار بهار است، روح حماسی اوست که بیشتر در قصیده‌هایش به چشم می خورد. دکتر زرین کوب در این زمینه می گوید: «می توان گفت بهار شاعر

عشق و غزل نیست. شاعر حماسه و قصیده است. فخامت و صلابت بیان، قصایدش را صیغه‌ای خاص داده است و قصاید او محکم و سنگین و گرم است. در همه آن‌ها آنچه بیش از هر چیز جلوه دارد روح پرخاش جویی و میدانداری است» (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۳۷۶)

عشق به وطن و تاریخ ایران در سراسر دیوان بهار مشاهده‌شدنی است. این شیفتگی به گذشته، شیفتگی به پهلوانان و سرداران قدیم ایران در کلام او همه جا هست؛ زیرا می‌خواهد از تاریخ برای شورانگیزی، جنبش و فعالیت کمک بگیرد. در سال ۱۳۲۵ هـ ق، یک سال پس از جلوس محمدعلی شاه، با توجه به پاره‌ای اعمال مستبدانه که از وی سر می‌زد و مشروطه‌خواهان را مشوش و نگران ساخته بود، بهار ترکیب‌بند مفصلی در ۱۵۸ بند با عنوان آیین‌ی عبرت سرود که در آن، تاریخچه‌ی مختصر شاهان ایران را از ابتدای پادشاهی کیومرث تا آخر دوره‌ی مظفرالدین شاه به رشته‌ی تحریر درآورد و به شاه اندرزهایی داد و این ترکیب‌بند را به وسیله‌ی مشیرالسلطنه، وزیر دربار، برای محمدعلی شاه فرستاد. ترکیب‌بند آیین‌ی عبرت با این بیت شروع می‌شود: «پاسبانان تا به چند این مستی و خواب گران/ پاسبان را نیست خواب، از خواب سر بردار هان»... «شه کیومرث از نخست این گنج را گنجور بود وز سیامک چهر بیداد و ستم مستور بود»... «کوروش آیین‌های نیک آورد در کشور پدید/ شیوه‌ی قانون‌گذاری او به عالم گسترید»... «نهضت اشکانیان گشت از خراسان آشکار/ اشک اول کرد بنیاد آن بنای استوار» (بهار، ۱۳۸۰: ۱۱۹ تا ۱۴۹).

او پس از آوردن تمام سلسله‌های تاریخی، در پایان شاه را چنین نصیحت می‌کند: «این همه آثار شاهان خسرو افسانه نیست/ شاه را شاهان گزیر از سیرت شاهانه نیست/ خسروی اندر خور هر مست و هر دیوانه نیست/ مجلس افروزی زشمع است آری از پروانه نیست» (بهار، ۱۳۸۰: ۱۱۹ تا ۱۴۹).

تأکید بهار بر وطن، تاریخ آن و آزادی است که موجب شد محققین به این نتیجه برسند «اگر دو نهنک بزرگ از شطّ شعر بهار بخواهیم صید کنیم، یکی مسئله‌ی وطن است و دیگری، آزادی.... بهار به سبب آگاهی نسبتاً وسیعی که از گذشته‌ی ایران داشت و به علت هیجان و شیفتگی عاطفی‌ای که نسبت به گذشته‌ی ایران در او بود بهترین مدیحه‌سرای آزادی و وطن - در یافت بورژوازی آن - است وطن پرستی در حد اعلای آن، نه شوونیزم گاهگاهی دوره رضاشاهی» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۳۵ و ۳۶). در سال ۱۳۲۹ هـ ق، چند سالی از عمر حکومت

مشروطه نگذشته بود که در گوشه و کنار ایران چنددستگی و فساد وجود داشت و اوضاع کشور به دلیل دخالت‌های بیگانگان نگران‌کننده شده بود. بهار در مسمطی با عنوان «وطن در خطر است» اوضاع را چنین توصیف می‌کند: «مهرگان آمد و دشت و دمن در خطر است / مرغکان نوحه برآید چمن در خطر است... / خانهات یکسره ویرانه شد ای ایرانی مسکن لشکر بیگانه شد ای ایرانی / عهد و پیمان تو ایفا نشد ای ایرانی عهدبشکستنت افسانه شد ای ایرانی / عهد غیرت مشکن عهدشکن در خطر است / ای وطن خواهان زنهار، وطن در خطر است / وزرا باز نهادند زکف کار وطن و کلا مُهر نهادند به کام و به دهن / علما شُبهه نمودند و فتادند به ظن چیره شد کشور ایران را انبوه فتن / کشور ایران زانبوه قتن در خطر است / ای وطن خواهان زنهار، وطن در خطر است... / بذل جان در راه ناموس وطن چیزی نیست بی وطن خانه و ملک و سر و تن چیزی نیست / بی وطن منطق شیرین و سخن چیزی نیست بی وطن جان و دل و روح و بدن چیزی نیست / بی وطن جان و دل و روح و بدن در خطر است / ای وطن خواهان زنهار، وطن در خطر است» (بهار، ۱۳۸۰: ۲۲۸ - ۲۳۰).

در جای جای شعر بهار کلماتی مثل «وطن» و «ایران» واژه‌هایی کلیدی هستند که علاقه و عشق به آن‌ها زودگذر، نمایشی و احساسی نیست، بلکه امری عقلانی است که با تار و پود وجود او آمیخته است. در شعر فوق که ما عبارت‌هایی از آن را آوردیم، ۳۴ بار از کلمه‌ی وطن و ۶ بار از کلمات ایران و ایرانی نام برده شده که همه حاکی از روح اندیشه‌ی ناسیونالیسم در تفکر و زمانه‌ی بهار است. همین اشعار است که برخی را به این باور معتقد کرده که «بهار اگرچه مبراً از تمایلات مذهبی نیست و چند سالی ملک‌الشعراى آستان قدس هم بوده است، اساسی‌ترین درون‌مایه‌های شعر او در دوره‌ی مشروطه‌خواهی‌اش بر محور ناسیونالیسم او شکل گرفته است» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۹۶).

این عشق به وطن و هویت آن در دیوان بهار همه جا و در تمام لحظات عمر، حتی هنگامی که برای معالجه‌ی بیماری مهلک سل - در سال ۱۳۲۷ - به سوئیس رفته بود، به چشم می‌خورد. او در قصیده‌ای به نام *لزنیه* که در دهکده‌ی «لزنیه سوئیس سروده است، چنین آورده است: «گم شد ز نظر آن همه زیبایی و آثار وین حال فرایاد من آورد وطن را / شد داغ دلم تازه که آورد به یادم

تاریکی و بدروزی ایران کهن را». او پس از یادی از تاریخ ایران شعرش را چنین به پایان می‌برد: «گفتار بهار است وطن را غدی روح مام از لب کودک نکند منع لبن را / این گونه سخن گفتن حدّ همه کس نیست / داند شمن آراستن روی وثن را / یا رب تو نگهبان دل اهل وطن باش / کامید بدیشان بود ایران کهن را (بهار، ۱۳۸۰: ۶۸۱ - ۶۸۴).

وطن چنان مفهومی جامع در ذهن بهار دارد که او حتی از احادیث دینی برای حفظ و اعتلای وطن و اندیشه سیاسی مبتنی بر آن استفاده می‌کند. در یکی از این سروده‌ها که پس از شهریور، ۱۳۲۰ که اوضاع ایران به علت جنگ جهانی دوم و تجاوز قوای بیگانه به داخل کشور دگرگون شده بود، جهت پند و اندرز به محمدرضا شاه - که تازه به تخت سلطنت نشسته بود - چنین می‌گوید: «هر کرا مهر وطن در دل نباشد کافراست معنی حب‌الوطن فرموده پیغمبر است / هست ایران مادر و تاریخ ایرانت پدر جنبشی کن گرت ارثی زان پدر وین مادر است / فرصت بادا که زخم ملک را مرهم نهی از ره شفقت که ایران سخت زار و مضطر است / این همان ملک است کاندر باستان بینی در و داریوش از مصرتا پنجاب فرمان گستر است / وز پس اسلام رو بنگر که بینی بی خلاف کز حلب تا کاشغر، میدان سلطان سنجر است» (ذاکر حسین، ۱۳۷۷: ۳۷ و ۳۸).

ب. استبدادستیزی و آزادی

از دیگر ویژگی‌های شعر مشروطه خصلت ضد استبدادی آن است. از نظر شاعران این دوره، خصوصاً بهار، استبداد پایگاه داخلی استعمار بیگانه بود. پس مبارزه با استعمار بدون مبارزه با عامل داخلی آن، یعنی استبداد قاجاری مفهومی نداشت. آنچه در تقابل با استبداد بسیار مطرح می‌شد و بهار خواستار آن بود، آزادی بود؛ آزادی که عمدتاً مترادف است با قانون‌خواهی و آزادی ملت در تعیین سرنوشت سیاسی خود و آزادی قلم و بیان - کمابیش - آن گونه که در دموکراسی غربی در قرن نوزدهم مطرح بود (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۸۱).

بهار در سال‌های ابتدایی مشروطیت، که شاعر رسمی آستان قدس رضوی بود، مبارزه با استبداد و خودکامگی را شروع کرد. هنگامی که محمدعلی‌شاه در اواخر سلطنتش - ۱۳۲۷ و ۱۳۲۶ -

کینه جویی هایش را با مشروطه خواهان و آزادی طلبان آشکار کرد، بهار این قصیده‌ی مستزاد را سرود:

«با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست کار ایران با خداست / مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب‌ها جداست کار ایران با خداست / شاه مست و شیخ مست و شحنه مست و میر مست مملکت رفته ز دست / هر دم از دستان مستان فتنه و غوغا به پاست کار ایران با خداست / هر دم از دریای استبداد آید بر فراز موج‌های جانگداز / زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست کار ایران با خداست / مملکت کشتی، حوادث بحر و استبداد خس ناخدا عدلست و بس (آرین پور، ۱۳۵۷: ۱۳۰).

در جای دیگر، بهار، محمدعلی شاه را چنین خطاب می‌کند: «پادشاه زاستبداد چه داری مقصود که از این کار جز ادبار نگردد مشهود / جود کن در ره مشروطه که گردی مسجود / شرف مرد به جودست و کرامت به سجود / هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود». «بیش از این شاهها بر ریشه خود تیشه مزین / خود و ملت را در ورطه ذلت مفکن / بیخ خود را به هوا و هوس نفس مکن / قیمت خود به ملامی و مناھی مشکن / گرت ایمان درست است به روز موعود» (بهار، ۱۳۸۰: ۱۶۹ و ۱۷۰).

بهار استبداد را فقط در حاکمیت پادشاه ظالم نمی‌بیند، بلکه تمام کسانی را که مانع اجرای قانون می‌شدند، مستبد می‌دانست، برای مثال درباره‌ی ناصرالملک - بعد از مشروطیت نایب‌السلطنه شد - که در پی افزایش اختیارات خود و کابینه‌اش بود و از اختیارات انجمن‌های مردمی که بار دیگر در دفاع از کشور به فعالیت روی آورده بودند، کاست، چنین سروده است: «نایب شه چون ز گیتی رخت بست ناصرالملک آمد و جایش نشست / ظاهراً گفتند جمعی کم‌خرد بعد جاهل، عالمی بر جای هست» (نک: آفاری، ۱۳۸۵: ۴۱۶).

«حیله‌ها انگیخت تا خود از شمال شاه سابق با سواران رخ نمود / (شُستر) آن والا مشیر ارجمند بهر دفعش دست قدرت برگشود... / شاه خود شد مات لیکن کینه‌ها مر وزیران را ز شستر برفزود / دست در دامان این نایب زدند که بکن فکری در این هنگامه، زود / خان نایب نیز انگشتی رساند تا که از روسیه بالا شد عمود / آمد از روسیه اولتیماتومی سرخ و سبز و ازرق و زرد و کبود /

ناصرالملک از طبابت‌های خویش این چنین بر خستگان بخشود سود/ از دواهایش شفا نامد پدید
وین مریض از آن کسل تر شد که بود» (نصرتی، ۱۳۷۹: ۲۳۹ و ۲۴۰).

ابیات فوق به بازگشت دوباره‌ی محمدعلی‌شاه به کشور و تلاش شوستر و آزادی‌خواهان برای
سرکوب او اشاره می‌کند. پس از آن دو تن از وزیران کابینه‌ی ناصرالملک، یعنی ابراهیم حکیمی،
وزیر مالیه، و وثوق‌الدوله، وزیر امور خارجه، با شوستر سر ناسازگاری برداشتند. اصولاً وزیران،
درباریان و حتی ناصرالملک (نایب‌السلطنه) بدان علت که شوستر بر حسب انجام وظیفه از اسراف
و تبذیر دولت جلوگیری می‌کرد، با اختیارات او مخالفت می‌کردند و همین که مسئله‌ی اولتیماتوم
روس‌ها پیش آمد، ناصرالملک پذیرفت و مجلس را تعطیل کرد (شمیم، ۱۳۷۵: ۵۴۷).

مبارزه با استبداد در زمان احمدشاه که به دلیل بی‌تجربگی و عدم دلبستگی به اداره‌ی امور
کشور اوضاع بسیار آشفته و پریشان شده بود، ادامه یافت؛ به گونه‌ای که منجر به کودتای ۱۲۹۹ هـ.
ش شد. بهار در اشعاری اوضاع را چنین وصف می‌کند: «ای مردم دلخون وطن دغدغه تا کی/
چون شه ز وطن دل بکنند دل بکن از وی/ صد سال فزون رنج کشیدیم و ملامت/ گشت ایران
ویران و شد آباد ده ری.../ شاهی است درین شهر که جز زر شناسد خلقی که ندانند به جز چنگ
و دف و نی» (بهار، ۱۳۸۰: ۳۳۶ و ۳۳۷).

بهار مبارزه با استبداد را در دوره‌ی سلطنت رضاشاه ادامه داد، اما اشعار وی در دوره‌ی رضاشاه
می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته‌ی اول که بیشترین اشعار او را تشکیل می‌دهند، در مذمت و
تقییح ظلم‌های رضاشاه هستند، دسته‌ی دوم اشعاری است که طبق گفته‌ی خود بهار، جهت حفظ
جان و مال، فرار از تبعید، زندان، مشکلات خانواده (بهار، ۱۳۷۱: دیباچه) یا اقدام‌های
وطن‌پرستانه‌ی رضاشاه که بهار از آن رضایت داشت، در ستایش او سروده شده است.

بهار مخمسی را که در ادامه خواهد آمد، در سال ۱۳۰۸ هـ ش در اوایل سلطنت رضاشاه، در
زندان شهربانی سروده و در آن عمال نظمیه را نقد کرده است: «ای وطن خواهان سرگشته و حیران
تا چند بدگمان و دودل سر به گریبان تا چند.../ ملک غارت شده و ملیون گشته تباه لیک ملیون‌ها
شد بهره سردار سپاه/ مملکت مفلس و آکنده ز زر مخزن شاه مرغ بریان به سر خوان لثیمی،
وانگاه/ بهر نانی دل یک طائفه بریان تا چند؟/ تا به کی شاه و رفیقانش نمایند ستم چند ملت را

دوشند به مانند غنم؟/ آن یک از پرخوری و فربهی آورده ورم وان دگر از غلیان خون گردیده
دژم/ مابقی لاغر، همچون نی غلیان تا چند؟» (بهار، ۱۳۸۰: ۴۶۹ و ۴۷۰).

از نیمه‌ی دوم سلطنت رضاشاه موج افکار مارکسیستی که در جهان از یک دهه پیش شروع شده بود، به ایران وارد شد و افراد و گروه‌هایی از طبقه‌های تحصیل کرده به این جریان سیاسی-فکری گرایش پیدا کردند. حکومت رضاشاه با استفاده از این موقعیت بسیاری از مخالفان خود، چه مارکسیست و چه غیرمارکسیست را به بهانه‌ی تمایلات بلشویکی به زندان می‌انداخت. بهار در شعری، به سال ۱۳۱۲، به این وضعیت ناهنجار اجتماعی اشاره می‌کند: «آنچه در دوره ناصری مرد و زن کشته شد سرسری/ آن به عنوان لامذهبی این به عنوان بایگیری.../ دوره پهلوی تازه کرد عادت دوره ناصری/ نام مردم نهاد بلشویک این زمان دشمن مفتری/ بلکه زان دوره بگذشت هم شد عیان دوره بربری/ آخر نام هرکس که بود کاف، کافی بود داوری/ بلشویک است و یار لنین خصم سرمایه و قلدری/ بایدش بی محابا بکشت از ره امنیت پروری» (بهار، ۱۳۸۰: ۵۳۹ و ۵۴۰).

ب. مشروطه‌خواهی و حکومت قانون

مشروطیت و حکومت قانون که مشروطه‌خواهانی همچون بهار برای از بین بردن استبداد مطرح می‌کردند، از دستاوردهای تمدن غرب بود. بهار که در پی این تحول از رفتن به خارج کشور منصرف شده بود، پس از وصول تلگراف اعلان انتخابات دوره‌ی اول مجلس شورای ملی به مشهد و خبر فوت مظفرالدین شاه که چندی بعد رسید، قصیده‌ای سرود و آن را در مجلس عمومی که برای تهیه‌ی مقدمات انتخابات اولین دوره‌ی مجلس شورای ملی در مشهد تشکیل شده بود، خواند. قصیده با این ابیات شروع می‌شود: «کشور ایران ز عدل شاه مظفر/ رونقی از نو گرفت و زینتی از سر/ عدل مَلِک مَلِک را فزود و بیاراست روز فزون باد عدل شاه مظفر/ پادشاه دادگر مظفرالدین شاه خسرو روشن دل عدالت گستر» (بهار، ۱۳۸۰: ۱۰۲).

آنچه در ادامه خواهد آمد، مابقی قصیده‌ی عدل مظفر است. در این ابیات به‌خوبی مشاهده می‌شود که کلماتی مثل عدل، قانون، مجلس و ملت کلماتی بنیادین هستند که برای مبارزه با استبداد مطرح شده‌اند. بهار با اشاره به حدیث معروف پیامبر، «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع

الظلم»، نشان می‌دهد که مبنای اندیشه‌ی سیاسی او عدالت و حکومت قانون است که مفهومی کیفی، عقلانی و علمی است و ممکن است با توجه به شرایط مکانی و زمانی تغییر کند، نه مفهومی کمی، عرفانی، ظاهری و عوامانه. در اندیشه‌ی بهار ملت و دولت مقوم و مکمل یکدیگرند و تضادی با هم ندارند؛ زیرا دولتیان منتخبان ملت‌اند. «انجمن عدل را به ملک بیاراست دست ستم را بیست و پای ستمگر/ مجلسی آراست کاندرو ز همه ملک انجمن آیند بخردان هنرور/ خواست به هم اتحاد دولت و ملت تا بنمایند خیر ملک وی از شر/ کشور آباد شد به نیروی ملت ملت منصور شد به یاری کشور.../ دولت و دین هر دو توأمند ولیکن این دو پسر راست عدل و قانون، مادر/ مادر باید که پرورده پسر خویش قانون باید که ملک یابد زیور/ ملک تبه گردد از تطاول سلطان دهکده ویران شود ز جور کدیور/ ملکی کوراست عدل و قانون در دست سربفرزد همی به برج دو پیکر» (بهار، ۱۳۸۰: ۱۰۲ تا ۱۰۳).

بهار در ادامه خطاب به محمدعلی شاه چنین می‌سراید: «گوید الملک لا یدوم مع الظلم، آنچه خدایش بسی ستوده ز هر در/ قول پیمبر به کار بند و میازار خاطر مور ضعیف و پشه لاغر» (بهار، ۱۳۸۰: ۱۰۵ تا ۱۰۶). آنچه را می‌توان نشانی از علاقه و تلاش بهار برای پیاده شدن حکومت قانون و دموکراسی دانست، اشعار او در ستایش دلاوری‌ها و جانبازی‌های مبارزان با استبداد محمدعلی شاه است؛ چنانکه پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ه. ق، در ستایش شخصیت‌های مبارز مشروطه چنین می‌سراید: «یکسو سپهدار شد فتنه را سد یکسو یورش برد سردار اسعد/ ضرغام پر دل، آمد ز یک حد بر کف گرفتند تیغ مهند/ بستند بر خصم از هر طرف راه الحمدلله الحمدلله... ستارخان را بادا ظفر یار تبریزیان را یزدان نگهدار/ سالارشان را نیکو بود کار احرار را نیز دل باد بیدار/ تا جمله گویند با جان آگاه الحمدلله الحمدلله» (بهار، ۱۳۸۰: ۱۸۵-۱۸۷).

علاقه‌ی بهار به مشروطیت و حکومت قانون، هیچ‌گاه موجب نمی‌شد که آن را امری بدون اشکال و مطلق بیندارد، بلکه هنگامی که انتخابات برگزار می‌شد می‌دید که چگونه مستبدین قصد دارند با پرکردن کرسی‌های مجلس استبداد را در لباس دموکراسی موجه جلوه دهند، به همین دلیل سعی می‌کرد - هنگامی که انتخابات دوره‌ی سوم مجلس شورای ملی در مشهد آغاز شده بود و نمایندگان به تکاپو افتاده و زد و بندهای سیاسی رایج شده بود - در اشعاری این وقایع را توصیف

کند و مردم را به اهمیت انتخابات آگاه گرداند. «ماه مشروطه در این ملک طلوعیدن کرد/ انتخابات دگر بار شروعدین کرد/ شیخ در منبر و محراب خشوعیدن کرد/ حقه و دوز و کلک باز شیوعیدن کرد/ وقت جنگ و جدل و نوبت فحش و کتک است / انتخابات شد و اول دوز و کلک است.../ این و کالت نه به آزادی و خوش تعلیمی است/ نه به دانستن تاریخ و حقوق و شیمی است/ بلکه درتنبلی و کم‌دلی و پریمی است/ یا به پوتین و کلاه و فکل و تعلیمی است/ یا به تسیح و به عمامه و تحت الحنک است/ انتخابات شد و اول دوز و کلک است (بهار، ۱۳۸۰: ۲۴۱ و ۲۴۲).

در همه جای دیوان بهار نگرانی و شکایت از بی‌بصیرتی مردم در انتخابات - که یکی از جلوه‌های بارز دموکراسی است - مشاهده می‌شود. بی‌بصیرتی مردم و دخالت دولت در انتخابات هفتمین دوره‌ی مجلس شورای ملی را که مصادف با سال‌های اول حکومت رضاشاه بود، بهار در شعری به سبک شاه نعمت‌الله چنین وصف کرده است: «فتنه‌ها آشکار می‌بینم دست‌ها توی کار می‌بینم/ حقه‌بازان و ماجراجویان بر خر خود سوار می‌بینم/ بهر تسخیر خشک مغزی چند، نطق‌ها آبدار می‌بینم/ جای احرار در تک زندان یا به بالای دار می‌بینم... و کلا را به مثل دور ششم گنج و بی‌اختیار می‌بینم.../ آنکه را داده جان به راه وطن بی‌سرانجام و خوار می‌بینم/ وان که را بُرد و خورد و خوش خوابید، شاد و ایران‌مدار می‌بینم» (ذاکرحسین، ۱۳۷۷: ۹۱ و ۹۲).

علاقه‌ی بهار به مشروطه و حکومت قانون، حتی در آخرین سال‌های عمر که از شدت بیماری سل در رنج و عذاب بوده و در لزن سوئیس تحت معالجه بود ادامه داشت؛ چنانکه در سال ۱۳۲۷ هـ ش، در این دهکده به یاد مشروطیت و حکومت قانون چنین می‌سراید: «امروز امید همه زی مجلس شورا است سر باید کاسوده نگه دارد تن را/ گر سر عمل متحد از پیش نگیرد از مرگ صیانت نتوان کرد بدن را/ جز مجلس ملی نزنند بیخ ستبداد افریشتگان قهرکنند اهریمن را/ بی نیروی قانون نرود کاری از پیش جز بر سر آهن نتوان برد ترن را» (بهار، ۱۳۸۰: ۶۸۱ - ۶۸۴).

ج. استعمارستیزی و حفظ مصالح ملی

پیش‌تر متذکر شدیم که گرچه پیش از پیدایش اندیشه‌ی ناسیونالیسم در اروپا پاره‌ای از عناصر سازنده‌ی آن در ایران وجود داشت و شناخته شده بود، پیدایی این اندیشه به شکل جدید آن در فرهنگ ایرانی محصول شرایط استعماری قرن نوزدهم بوده است. در حقیقت ناسیونالیسم در این دوره، دژ پولادینی بود که نویسندگان و شاعران از سنگر آن علیه استعمار و اهداف آن به مبارزه بر می‌خواستند. البته ناسیونالیسم بهار - دوره‌ی مشروطه - اندیشه‌ای معتدل و مدنی است و با آنچه در دوره‌ی رضاشاه - با رنگ و بوی تند شووینیزم - مطرح بود متفاوت است. بهار همچون دیگر شاعران عصر مشروطه با شناخت پیچیدگی‌های روابط جدید جهانی و ترفندهای کشورهای استعمارگر، با بهره‌گیری از میراث تاریخی سعی در برانگیختن احساسات ملی برای حفظ مصالح عالی ایران داشت؛ برای مثال هنگامی که قرارداد ۱۹۰۷ (۱۲۸۹ش) بین روس و انگلیس منعقد شد و ایران به دو منطقه نفوذ تقسیم شد، با سرودن قصیده‌ای در مذمت سرادوار گری - وزیر امور خارجه‌ی انگلستان و بانی اصلی این قرارداد - و چاپ آن در روزنامه‌ی *حبل‌المتین* کلکته، باعث شهرت خود در محافل ادبی، سیاسی و آگاه شدن مردم از سیاست‌های دول استعماری شد. این قصیده چنین شروع می‌شود: «سوی لندن گذر ای پاک نسیم سحری سخنی از من برگو به سر ادوارد گری.../ اندران عهد که با روس بیستی زین پیش غبن‌ها بود و ندیدی تو ز کوه نظری/ تو خود از تبت و ایران و ز افغانستان ساختی پیش ره خصم بنایی سه‌دری/ از در موصل بگشودی ره تا زابل وز ره تبت تسلیم شدی تا به هری».

بهار سپس با اشاره به کار اشتباه بستن قرارداد ۱۹۰۷، متعهد نبودن روس‌ها به عهد و پیمان‌شان و توجه آن‌ها به هند چنین می‌سراید: «در بر نفع سیاسی نکند پیمان کار این نه من گویم کاین هست ز طبع بشری/ خاصه چون روس که او شیفته باشد بر هند همچو شاهین که بود شیفته بر کبک دری.../ سپه روس ز تبریز کنون تا به سرخس بیش از بیست هزارند چو نیکو شمری.../ سفر ایشان هند است و تمناشان هند هند خواهند بلی، نرم‌تان خزری».

و در پایان ادوارد گری را چنین خطاب قرار می‌دهد: «زهی آن خاطر دانای رزین تو فری زهی آن فکر توانای متین تو فری / نام نیکو به از این چیست که گویند به دهر هند و ایران شده ویران ز سر ادوارد گری» (بهار، ۱۳۸۰: ۲۳۵ و ۲۳۶).

روس‌ها که در دوره‌ی قاجار سیاست خشک و خشنی داشتند، بارها با وارد کردن نیروهای نظامی خود در سرحدات شمالی کشور از نواحی آذربایجان در غرب تا خراسان در شرق، دست به قتل عام مردم و خرابی شهرها و آبادی‌ها می‌زدند. این وضعیت پس از انقلاب مشروطه اوج گرفت. دول استعماری می‌خواستند اوضاع مالی و نظامی سروسامان پیدا نکند و اقتصاد و امنیت در کشور، همانند دوران استبداد باشد. بهار در شعری برای آگاه کردن مردم از تجاوز روس‌ها به مرزها و به خطر افتادن منافع ملی چنین می‌سراید: «هان ای ایرانیان ایران اندر بلاست مملکت داریوش دستخوش نیگلاست / مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست / برادران رشید این همه سستی چراست / ایران مال شماست ایران مال شماست... / دولت روس از شمال رایت کین برفراشت به محو دین مبین به خیره همت گماشت / به خاک ایران نخست تخم عداوت بکاشت به غضب ایران سپس پیش کند یادداشت / کنون به مردانگی پاسخ دادن سزاست / ایران مال شماست ایران مال شماست» (بهار، ۱۳۸۰: ۲۷۱ و ۲۷۲).

بهار دفاع از منافع ملی را فقط در برخورد با کشورهای استعمارگر نمی‌دید، بلکه حتی اگر کشوری مسلمان یا فردی ایرانی که وابسته به استعمارگران بود و قصد داشت مصالح ملی و تمامیت ارضی را فدای منافع شخصی، گروهی یا کشورهای بیگانه کند، به شدت مخالفت می‌کرد؛ برای مثال درباره‌ی تجاوز سپاه عثمانی (ترکیه) به ریاست حسین رحیم بیک از سرحد غربی ایران به داخل کشور، که مقارن با جنگ جهانی اول صورت گرفت چنین می‌سراید: «... باز این چه بلاست ای ترک پسر ای ترک پسر باز این چه بلاست / عرضم به تو بود از دست رقیب از دست تو عرض پیش که رواست... / این کشور کیست در دست عدو این کشور ماست این کشور ماست / ما را بشکست پرخاش ملوک پرخاش ملوک مرگ فقر است» (بهار، ۱۳۸۰: ۲۹۱ و ۲۹۲).

در جایی دیگر درباره‌ی سرسپردگی پیشه‌وری که قصد داشت آذربایجان را از ایران جدا کند، چنین می‌سراید: «آذر آبادان شد جایگه لشکر روس دسته پیشه‌وری صاحب فری فره شد... / نعره

پیشه‌وری گشت بلندآواتر سوتکش بوق شد و قلقلکش خمبره شد / دم اوگشت کلفت و سر اوگشت بزرگ چون توانگر شد گفتمی سخنش نادره شد / حزب توده همگی جانب او بگرفتند بُد کسی نیز که با توده همی یکسره شد (بهار، ۱۳۸۰: ۶۸۹ و ۶۹۰). سپس با اشاره به رفتن قوام‌السلطنه به مسکو، به اتمام رسیدن ماجرای آذربایجان و امتیازدهی به روس‌ها چنین می‌سراید: «لشکر روس برون رفت ز خاک تبریز نفت و بنزین سبب سرعت این باخره شد / غلت دیگر زد کابینه و شد توده برون صدراعظم را میدان عمل یکسره شد / کشور ایران یکباره بجنید چو دید سر این ملک گرفتار بلای خوره شد / لشکر شاه ز زنجان چوبه تبریز رسید حزب خودمختار از جلفا بر قنطره شد» (بهار، ۱۳۸۰: ۶۸۹ و ۶۹۰).

چ. اسلام و اندیشه‌ی بهار

معمولاً چنین پنداشته می‌شود که اندیشه‌ی ناسیونالیستی از اساس با دین ناسازگار است، زیرا ناسیونالیسم خاص‌گرا است و هدف محدودی دارد؛ درحالی‌که دین اهداف جهان‌شمولی دارد. بدون شک مادام که اندیشه‌ی ناسیونالیستی و دین با توجه به شرایط تاریخی و مقتضیات زمان سنجیده شوند، هیچ‌گونه مخالفتی با هم نخواهند داشت، بلکه مقوم یکدیگر خواهند بود. چنانچه تاریخ انقلاب مشروطیت نشان داد که اکثر روحانیون با تفسیرهای نو از اسلام با توجه به روح زمان به این نتیجه رسیدند که حفظ بیضه‌ی اسلام که «سایر ملل حفظ وطنش خوانند» (نائینی، ۱۳۷۸: ۲۹) بر همه‌ی ایرانیان واجب است و به همین دلیل، انقلاب مشروطه به رهبری روحانیون اندیشمند به پیروزی رسید.

در اندیشه‌ی بهار چون به معیارهای تاریخی، عقلی و علمی توجه می‌شود، هیچ‌گونه مخالفتی میان دین و ناسیونالیسم وجود ندارد. اگرچه ستایش پیامبر و امامان تا حدی لازمه‌ی کار ملک‌الشعرایی بهار در آستانه‌ی قدس بوده است، در بیشتر قصاید بهار روح دیانت جلوه‌ای بارز دارد (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۳۷۷). او در اشعارش خرافه‌پرستی و تلقی عوام‌گرایانه به دین را محکوم و مطرود می‌کند و گرچه فردی معتقد به اسلام است، از شیوه‌ی دیانت عوام که مبتنی بر ظاهر‌گرایی و اعمال غیرعقلانی است انتقاد می‌کند و آن را مانع رشد ملی و دینی می‌داند. در یکی

از شعرهایش از نحوه‌ی عزاداری مردم در ماه محرم چنین انتقاد می‌کند: «در محرم اهل ری خود را دگرگون می‌کنند از زمین آه و فغان را زیب گردون می‌کنند/ گاه عریان گشته با زنجیر می‌کوبند پشت گه کفن پوشیده فرق خویش پر خون می‌کنند/ گاه بگشوده گریبان روز تا شب سینه را در معابر با شرق دست گلگون می‌کنند.../ خادم شمر کنونی گشته وانگه ناله‌ها با دو صد لعنت ز دست شمر ملعون می‌کنند/ بر یزید زنده می‌گویند هر دم صد مجیز پس شماتت بر یزید مرده دون می‌کنند» (بهار، ۱۳۸۰: ۳۲۹ و ۳۳۰).

در اندیشه‌ی بهار مذهب باعث تداوم و تکامل هویت و مصالح ملی است و می‌تواند سدّی در مقابل استعمارگران و غارت ثروت‌های ملی باشد. در شعری که بهار به مناسبت اولتیماتوم روسیه و حمله به مناطق شمالی کشور سروده است، تقابل میان اسلام و مسیحیت (صلیب) را به صورت تقابل میان ایران و روسیه و انگلستان معرفی می‌کند و چنین می‌سراید: «به کین اسلام باز خاسته بر پا صلیب خصم شمال و جنوب داده ندای مهیب/ روح تمدن به لب آیه امن یحیی دین محمد یتیم کشور ایران غریب/ بر این یتیم و غریب نیکی آئین ماست/ ایران مال شماسست ایران مال شماسست» (بهار، ۱۳۸۰: ۲۷۲).

در شعری دیگر درباره‌ی پیشرفت و ترقی کشور معتقد است که دین و وطن دو مبنای این اصل هستند. «کسی آن جا را به چنگ آرد که به اسباب و بخت کامرواست/ دو عصا دردو دست خود دارد که تهش ز آهنست و سرزطلاست/ یک عصا دین و یک عصاست وطن تکیه هر یکی بدین دو عصاست» (بهار، ۱۳۸۰: ۴۳۹).

اندیشه‌ی وحدت اسلامیان که یک چند بعضی از صاحب‌نظران اخیر مسلمان را به خویشتن مشغول داشته بود در خاطره‌ی بهار نیز روزگاری راه داشته که مقارن با جنگ جهانی اول و برای مقابله با استعمار روسیه و انگلیس، دوری از اختلافات مذهبی و نهایتاً جلوگیری از صدماتی بود که در گذشته از این اختلافات مذهبی نصیب مصالح ملی شده بود. (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۳۳۷) در اشعار بهار در این زمینه چنین آمده است: «چند گویی چرا مانده ویران هند و افغان و خوارزم و ایران/ چند گویی چرا جسته مأوا خرس پتیاره بر جای شیران.../ جنبش و دوستی و وداد است/ روز یک‌رنگی و اتحاد است/ ثروت و ملک و ناموس و مذهب چار چیز است در ما مرکب/ ثروت و

ملک و ناموس ما را برده این اختلافات مذهب/ اختلافات مذهب در اسلام روز ما را سیه کرده چون شب» (نصرتی، ۱۳۷۹: ۲۴۷).

نتیجه‌گیری

ادبیات سیاسی معاصر - عصر مشروطه - ایران میراثی بسیار باارزش و بازتاب‌دهنده‌ی انگیزه‌ها و اندیشه‌های فعالان سیاسی آن است. از میان این فعالان کمتر کسی است که کارهایش همچون بهار در حیطه‌های روزنامه‌نگاری، ادبیات (نثر و نظم)، کارهای علمی و فعالیت عملی در حیطه‌ی سیاست مفید باشد. از میان همه‌ی این فعالیت‌ها، کارهایش در حوزه‌ی روزنامه‌نگاری و ادبیات با ساده‌نویسی در نظم و نثر همراه بود و موجب آگاهی مردم از تحولات سیاسی - اجتماعی و خودآگاهی ملی شد. بهار اشعار خود را که به وقایع اوایل عصر مشروطیت تا اواخر دهه‌ی سی مربوط می‌شد، در روزنامه‌های خود چاپ می‌کرد.

اندیشه‌ی او مظهر کامل قومیت و فرهنگ ایرانی است در شکل معتدل و معقول و همه‌کس پسندش، شکل منطقی و ستودنی آن. او بر خلاف برخی از وطن‌پرستان، ایران را محدود در سنگ‌نوشته‌های هخامنشی و یا ادبیات اوستا و دین زرتشت و عصر ماقبل اسلام نمی‌دانست، بلکه ایران را موجودی زنده با همان سوابق و با لواحق بسیار درخشان از عصر اسلامی، نه یک اسطوره‌ی عزیز فراموش شده در خلال افسانه‌ها می‌دانست. بهار آخرین شاعر برجسته‌ی کلاسیک تاریخ ادبیات ایران است. پس از فردوسی شعر هیچ شاعری به مانند او هویت ملی و چهره‌ی ایران را برجسته نکرده و آن را زیبا جلوه نداده است. او همزمان با تحولات عصر مشروطه و سال‌های پس از آن، به این نتیجه رسید که برای ایجاد تغییر و دگرگونی در ساحت اندیشه و عمل مردم باید از ادبیات خصوصاً شعر که روحیه‌ی انسان ایرانی با آن سازگاری بیشتری دارد کمک گرفت؛ بنابراین با به‌کارگیری کلمات کهن در مفاهیم نو به این هدف خود رسید. برای مثال در اشعارش وطن را به معنای جدید آن، یعنی کشور و جایی که سنت‌ها و میراث‌ها شکل می‌گیرد و تکامل می‌یابد و اندیشه‌ی دولت - ملت به منزله‌ی واحد سیاسی از آن حمایت می‌کند، به کار می‌گرفت، نه روستا یا شهری که آدمی فقط در آن به دنیا می‌آید و نه به معنای انترناسیونالیسم اسلامی آن.

او با تلقی جدید از مفاهیم اسلامی و انطباق آن با شرایط زمان باعث تحریک مردم برای مبارزه با استبداد قاجار شد. به طور کلی بهار با آگاهی وسیعی که از تاریخ ایران داشت، توانست از این میراث تاریخی برای رشد و تثبیت مفاهیم ملی مانند دولت ملی، استقلال ملی، اقتصاد ملی، نهادهای ملی (مجلس، احزاب و مطبوعات) استفاده کند. هویت ملی در شعر او در مؤلفه‌هایی مثل وطن (ایران)، استبدادستیزی، استعمارستیزی (دفاع از مصالح ملی)، مشروطه‌خواهی (حکومت قانون) و اسلام‌گرایی خلاصه می‌شود. او در طول حیات خود چه به صورت نظری و چه عملی تلاش کرد این مؤلفه‌ها را به مردم بشناساند و باعث حفظ هویت ملی - تاریخی و نهایتاً، تقویت دولت ملی شود. او توانست حداقل بخشی از مردم را بیدار و آن‌ها را به این هویت حساس کند.

منابع

- آرزین‌پور، یحیی (۱۳۵۷). *از صبا تا نیما، جلد دوم (آزادی و تجدد)*. چاپ پنجم. تهران: انتشارات فرانکلین.
- آفاری، زانت (۱۳۸۵). *انقلاب مشروطه ایران (۱۹۱۱-۱۹۰۶)*. ترجمه‌ی رضا رضایی. چاپ سوم. تهران: نشر بیستون.
- آدمیت، فریدون (۱۳۶۳). *اندیشه‌های طالبوف تبریزی*، چاپ دوم. تهران: انتشارات دماوند.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۲). *یا مرگ یا تجدد (دفتری در شعر و ادب مشروطه)*. چاپ اول. تهران: نشر اختران.
- . - بهار، محمدتقی (۱۳۸۰). *دیوان اشعار*. به اهتمام چهارزاد بهار. جلد اول و دوم. تهران: نشر توس.
- _____ (۱۳۷۱). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*. جلد اول. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- پژوهشی از جامی (۱۳۸۵). *گذشته چراغ راه آینده است*. چاپ هشتم. تهران: انتشارات ققنوس.

- ذاکر حسین، عبدالرحیم (۱۳۷۷). ادبیات سیاسی ایران. جلد اول دوم و سوم. چاپ اول. تهران: نشر علم.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۰). با کاروان حله (مجموعه نقد ادبی). چاپ ششم. تهران: انتشارات علمی.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۵). ایران در دوره سلطنت قاجار. چاپ هفتم. تهران: انتشارات مدبر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. چاپ دوم. تهران: انتشارات سخن.
- طباطبائی، سیدجواد (۱۳۸۳). زوال اندیشه سیاسی در ایران. چاپ پنجم. تهران: انتشارات کویر.
- نائینی، شیخ محمد حسین (۱۳۷۸). تنبیه الامه و تنزیه المله. چاپ نهم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- نصرتی، عبدا... (۱۳۷۹). یاد آر ز شمع مرده یاد آر (تحلیل اجتماعی شعر مشروطیت). چاپ اول. همدان: انتشارات مفتون همدانی.